

با خطوط در هم افکار خود  
می نویسم ناسزا بر هر چه زشت  
نه شرافت پیداست  
نه جهنم ، نه بهشت  
\*

گر به یک بوته گل سجده کنم  
گر به پاییز بگویم گلشن  
هیچ وقت با یکی از شاخه گلی  
نوبهاران نشود در شب من  
\*

آن چنان فکر همه آلوده است  
که عصا از کور دزدیدن را  
هنر مردی و مردانگی خود دانند  
و دگر خوردن و خوابیدن را  
\*

فکر غم های یتیمان نکنند  
دل به ظلمت دادند  
آن چنانی که اگر روزنه ای

نور بخشد به سیاهی هایشان

چشم خود می بندند

\*

نردبان ها همه وارونه و پست

چه کسی راه به بالا دارد؟

گر یکی نیز بخواهد جنبش

پای بشکسته رسوا دارد

\*

پایه های همه ایمان ها سست

مثل بندی که به پوسیدگی اش می نازد

چون کلاغی شده ایم در گذری

که به آواز خویشش می نازد

\*

وقتی آهسته کسی می میرد

قبر را نیز جدا ما کردیم

قبر اعیان و گدا را هرگز

به نگاهی نه به یکجا کردیم

\*

وقتی آزرده دلی رفت زیاد  
یا که در محکمه ای محکوم گشت  
او که جرمش بی گناهی ها بود  
روحمان خسته و آزرده نگشت  
\*

اعتنایی که نداریم زین پس  
به فرو ریختن وجدان ها  
آخرین راه رهایی این است  
دار آویخته در زندان ها....